

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایه سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

درس کرامت نفس

یکی از درس‌های بزرگ دیگری که از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در عرصه‌ی عاشورا می‌شود آموخت، درس علو همت، کرامت و عزت نفس است. اباعبدالله علیه‌السلام فرمودند: **فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ**؛ در وجود من برای شما الگویی است. ان‌شاءالله این نقش الگویی اباعبدالله علیه‌السلام مورد عنایت قرار بگیرد. امیدواریم مجامعی که علاقه و عشقی به اهل بیت علیهم‌السلام دارند، خصوصاً نسبت به اباعبدالله علیه‌السلام اظهار ارادت‌های خالصانه‌ای دارند، مسأله را به همین حدّ اشک و روضه و مدّاحی در ایام شهادتشان و شادی کردن و شیرینی پخش کردن در ایام تولّدشان و امثال اینها محدود نکنند. امام، یعنی کسی که پیشاپیش دیگران راه می‌رود و دیگران در پی او حرکت می‌کنند؛ کسی که اسوه‌ی دیگران است و دیگران در چگونه بودن و چگونه حرکت کردن از او الهام می‌گیرند. این است که باید دعا کنیم، آرزو کنیم، از خدای متعال بخواهیم که این توجّه را به همه‌ی ما و همه‌ی عزیزانی که این عشق و ارادت را نسبت به آستان مقدّس اباعبدالله الحسین علیه‌السلام دارند عنایت کند که مسئله را فقط به ابراز احساسات و عواطف لطیف عاشقانه ختم نکنند. جنبه‌های عاطفی لازم و ضروری است، اما درس‌آموزی و الگو گرفتن و حرکت کردن پشت سر اباعبدالله علیه‌السلام بحثی است که نمی‌شود آن را نادیده گرفت، از آن گذشت و فراموش کرد. بنابراین امروز ان‌شاءالله راجع به کرامت نفس در مکتب عاشورا یک مقدار با هم صحبت می‌کنیم.

انسان موجودی است بسیار عظیم. خدا حاج‌آقای دولابی را رحمت کند، این جمله را همه‌ی عزیزانی که در محضر ایشان بوده‌اند یا لاقلاً نوشته‌هایی را که از فرمایشات ایشان منتشر شده مطالعه کرده‌اند، به خاطر دارند که ایشان می‌فرمود: ای انسان! تو را بزرگ آفریده و بزرگ آفریده. دو بار تکرار می‌کردند. تو را بزرگ آفریده‌ی اوّل یعنی آفریننده‌ی تو بزرگ است. خدایی که تو را آفریده خدای بزرگی است. ببینید شما هر کالایی را که می‌خواهید از بازار بخرید، نگاه می‌کنید کمپانی تولید کننده‌ی آن کجاست. کدام کارخانه آن را تولید کرده است. آیا کارخانه‌ی معتبری آن را ساخته است یا یک کارخانه‌ی دست دوم. ارزشی که برای آن کالا قائلید و پولی که در قبال خریدش حاضرید بپردازید، تابع اعتبار سازنده‌ی آن است. این ضبط صوتی که جلوی من است، اگر کارخانه‌ی سازنده‌اش کارخانه‌ی بسیار معتبری است، برای آن ارزش بیشتری قائلم. با این توصیف آیا جا ندارد نگاه کنم و ببینم خودم را که ساخته است، خودم ساخت کجا هستم؟! اگر انسان توجّه کند که انسان

ساخته‌ی خدای بزرگ است، خدای جهان آفرین ما را ساخته است، آن وقت چقدر ارزش برای خودش قائل می‌شود؟! چقدر عظمت در وجود خودش می‌یابد؟! خودش را جنس بنجل و بی‌ارزشی نمی‌بیند که به هر بهای اندکی حاضر باشد بفروشد. می‌فرمود: تو را بزرگ آفریده است، یعنی خدای بزرگ آفریننده‌ی توست. خودت را دست کم نگیر. و بار دوم می‌فرمود: و بزرگ آفریده است. همان‌طور که آفریننده‌ات بزرگ است، تو را هم موجود بزرگی آفریده است. تو مخلوق کوچکی نیستی. به تعبیری که منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، *أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ*: آیا فکر می‌کنی جسم کوچکی هستی؟ و در درون تو جهانی بزرگ‌تر از جهان بیرون نهفته است. خودت را کوچک نگیر. تو از این جهان بیرون بزرگ‌تری. این جهانی که با این همه عظمت می‌بینی، این همه کهکشان‌ها، کارزارها، سحابی‌ها، بی‌کرانه‌ی آسمان‌ها، این همه عظمت که می‌بینی، این در برابر حقیقت تو کوچک است. تو در درون خودت عالم اکبر داری. این عالم بیرون سایه‌ای است از عالم درون تو. اصل، درون توست. بیرون عکسی از درون توست. بنابراین تو را هم بزرگ آفریده است. تو موجود بزرگی هستی. انسان وقتی این عظمت را در درون خودش یافت، این قیمت بالا را برای خودش شناخت، طبیعی است که نوع رفتارش با خودش تغییر می‌کند.

شما یک وقت چیزی دارید و گمان می‌کنید جواهر بدلی است، یک تکه شیشه است که به شکل الماس تراشیده‌اند و قیمت اندکی دارد. تا وقتی تلقی‌تان این است که این تکه شیشه و جواهر بدلی است و قیمت و ارزشی ندارد، دست هر بچه‌ای می‌دهید که با آن بازی کند. این طرف آن طرف می‌افتد، در خاک و خل می‌افتد. اگر گم شد برایتان مهم نیست. اگر هم شکست برای شما مهم نیست. چرا؟ چون برایش ارزشی قائل نیستید. اما اگر یک دوست جواهر شناس شما، این را ببیند و بگوید فلانی، می‌دانی این چیست؟ این الماس است، قیمتش چندین میلیون تومان است. به محض اینکه انسان قیمت او را شناخت، نوع رفتارش با آن تغییر می‌کند. دیگر نمی‌گذارد بازیچه‌ی دست کودکان باشد. دیگر نمی‌گذارد در خاک و خل‌ها بغلتد. دیگر نمی‌گذارد در دسترس دزدها و سارقان قرار بگیرد. آن را تمیز می‌کند، پاکش می‌کند، در جعبه‌ی جواهری گذارده و در گاوصندوق نگه می‌دارد که نکند دست دزدی به آن برسد و آن را برباید. و اگر جواهرتراش ماهری هم باشد، این الماس را تراش‌های زیبایی می‌دهد و قیمتش را صد چندان می‌کند.

گوهر نفس انسان هم همین‌طور است. اگر انسان خودش را موجودی کم‌بها و کوچک بداند، نفس را در معرض هر نوع آلودگی قرار می‌دهد. در خاک و خل‌های رفتارهای زشت و اعمال پلید قرار می‌دهد. در دسترس هر سارق و دزدی قرار می‌دهد. اجازه می‌دهد شیطان این گوهر را از او برباید. اما به محض اینکه پی برد که چه گوهر گرانبهائی است، این همان موجودی است که خدا وقتی او را آفرید، فرمود: *فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ*^۲؛ چنین موجود عظیمی است که خدای جهان

۲- همدانی، درخشان یرتوی از اصول کافی، ج ۳، ص ۲۰۹.

۱- سوره‌ی مومنون، آیه‌ی ۱۴.

آفرین در آفریدن آن به خویشتن آفرین گفت، وقتی این عظمت را در درون خودش پیدا کرد، طبیعی است که رفتارش با خودش خیلی تفاوت پیدا می‌کند. دیگر نمی‌گذارد این نفس، در خاک و خل آلودگی‌های رفتاری و اخلاقی بغلند. آن را تمیز می‌کند، تهذیب می‌کند، تزکیه‌اش می‌کند، آن را در دسترس شیطان قرار نمی‌دهد که این گوهر را از او برباید. آن را محافظت و حراست می‌کند، از آن نگهبانی می‌کند، از آن پاسداری می‌کند که نکند دست سارق‌ی به او برسد و این گوهر گرانبهای جان و نفس او را برباید. بعد هم تراش‌های زیبایی به این گوهر می‌دهد. یعنی با تربیت خویشتن و با خودسازی، ارزش گوهر گرانبهای نفس را صدچندان می‌کند. لذا تا روزی که ارزشی برای خودش قائل نیست به هر کاری دست می‌زند. امام هادی علیه‌السلام فرمودند: مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ: کسی که در دیدش نفس خودش موجودی موهن، کم‌ارزش و کم‌بهاست، خودت را از شر او در امان ندان. چرا که ممکن است به خاطر هر چیز کم‌ارزشی دست به بزرگ‌ترین جنایت‌ها بزند. چون برای پاکی خودش، برای حفظ شایستگی‌های خودش، ارزشی قائل نیست. چون برای خودش ارزشی قائل نیست، به قیمت اندکی، به هر جنایتی هم ممکن است دست بزند. ندیده‌اید آدم‌هایی را که با یک رشوه‌ی کوچک، حاضرند بزرگ‌ترین جنایت‌ها را مرتکب شوند؟ با وعده‌ی یک پست و مقام کوچک، حاضرند بزرگ‌ترین حق‌ها را زیر پا بگذارند. به خاطر یک لذت زودگذر نفسانی، حاضرند خودشان را به آلوده‌ترین رفتارها ملوث کنند. به خاطر یک بارک‌الله و آفرین، یا چهار تا کف و هورا، حاضرند خودشان را به هر بیراهه و کوره راهی وارد کنند و بیندازند. چرا؟ چون ارزشی برای نفس خود قائل نیستند. همان کف و سوت را هم می‌گویند عشق است و غنیمت است، بیش از خود من می‌ارزد. برای همان لذت گذرا، همان پست و مقام کوچک یا پول و رشوه‌ی اندک، بیش از خودشان ارزش قائلند. نمی‌دانند که این گوهر، چقدر گرانبهاست. اگر یک الماس چند میلیون تومانی را دست یک بچه‌ی پنج یا شش ساله بدهید می‌بینید پنج دقیقه بعد سر کوجه با یک آب‌نبات چوبی عوض کرده است. چون قیمت آن را نمی‌شناسد که چقدر است، با یک آب‌نبات چوبی عوض می‌کند. شیطان هم این گوهر نفس را با یک آب‌نبات چوبی از ما می‌گیرد. به همین ارزانی! وقتی انسان قیمت نفس خودش را نشناخت، داستان همین است. اما اگر قیمت آن را شناخت، ماجرا خیلی تغییر می‌کند. از امام سجّاد علیه‌السلام سؤال کردند: مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ خَطْرًا؟ به نظر شما خطرترین و بزرگ‌ترین انسان کیست؟ عظیم‌ترین انسان کیست؟ حضرت فرمودند: مَنْ لَمْ يَرَى الدُّنْيَا خَطْرًا لِنَفْسِهِ: کسی که همه‌ی دنیا را، نه یک پست و مقام دنیوی؛ همه‌ی مقاماتش را، نه یک پول و ثروت اندک؛ همه‌ی ثروت عالم را، نه یک لذت زود گذر؛ همه‌ی لذات عالم را، همه‌ی دنیا روی هم رفته را، هم‌بهای خویشتن نمی‌داند. خودش را گرانبهاتر از همه‌ی دنیا می‌داند. و چون هیچ‌کدام از آنها بهای آن را ندارد، حاضر نیست در قبال آنها این گوهر نفس خودش را بفروشد. این دو بیتی منسوب به امام صادق علیه‌السلام است: أَثَامِنُ بِالنَّفْسِ النَّفْسَةَ رَبِّهَا؛ من روی این نفس گرانبهای خودم قیمت گذاشته‌ام، اتیکت

زدهام و قیمتش را معین کرده‌ام. می‌فروشمش. قیمتش چیست؟ ربُّها؛ فقط با پروردگارش حاضریم او را تاخت بزنم و معاوضه کنم. فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كَلِّمٌ تَمَنُّ؛ در همه‌ی جهان خلقت روی هم رفته چیزی که هم‌بهای این نفس نفیس من باشد وجود ندارد. بها لیشتری الجنات؛ با این نفس است که انسان می‌تواند مشتری و خریدار بهشت‌های الهی شود. قرآن فرمود: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ؛^۱ حضرت هم فرمود: بها لیشتری الجنات؛ با این نفس است که می‌شود خریدار بهشت‌های الهی شد. ان انا بعثتها بشئ سواها ان ذالکم غبن؛^۲ بنابراین اگر من نفس خودم را به چیزی جز بهشت‌های الهی بفروشم، در آن معامله مغبون شده‌ام و زیان کرده‌ام.

من غلام آن که نفروشد وجود
جز بدان سلطان با افضال و جود
من غلام آن مس همت پرست
کو بغیر کیمیا نارد شکست

کرامت نفس، یعنی پی بردن به این عظمت. پی بردن به قیمت والای نفس، منشأ همه‌ی کمالات، منشأ همه‌ی عظمت‌ها، منشأ همه‌ی خوبی‌ها و تعالی‌هاست. و در برابر، دنائت نفس، اینکه انسان برای خودش ارزشی قائل نباشد، ارزش خود را نیافته باشد، خودش را موجود موهن و کم ارزشی بداند، سرمنشأ همه‌ی تباهی‌ها، همه‌ی انحطاط‌ها و همه‌ی آلودگی‌هاست. انسان‌ها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: بعضی از آدم‌ها روحشان خادم به بدنشان است. یعنی روح، خدمتگزار هوس‌های جسمانی و خواسته‌های حیوانی است. در واقع بدن از روح، سواری می‌گیرد. بدن، روح را اسیر کرده است. بدن، روحشان را به خدمت گرفته است. اما در برابر، انسان‌هایی داریم که بدنشان زحمت همراهی با روح بزرگشان را می‌کشد و تحمل می‌کند. روح، آن‌قدر بزرگ است که بدن در پروازهایش به پای روح نمی‌رسد. به دشواری خودش را همراه این روح بزرگ می‌کشد.

میل جان اندر ترقی و شرف
میل تن در کسب اسباب و علف

بعضی‌ها مرکب تن، روح آنها را هم با خودش به داخل طویله‌ی طبیعت می‌کشاند. بعضی‌ها روح آسمانی بزرگشان، بدنشان را هم با خودش به آسمان می‌برد. مگر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با همین بدن خاکی به معراج نرفت؟ روح، آن‌قدر بزرگ است که بدن را هم با خودش می‌برد.

یکی از درس‌های بزرگی که از مکتب عاشورای اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌توان آموخت، همین درس کرامت و عظمت نفس است. امام حسین علیه‌السلام با قیامشان شخصیت معنوی را دوباره به مسلمان‌ها برگرداندند. عظمت و کرامت نفس گمشده و باخته شده را دوباره به آنها برگرداندند. آنها را از غفلتی که اسیرش شده بودند، بیدار کردند. حضرت با نهضت بزرگ خودشان به امت سرکوب شده، امت تحقیر شده‌ی اسلامی شخصیت دادند و آنها را از خودباختگی و احساس حقارت در برابر حکام

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۵.

ستمگر نجات دادند. یک نمونه تأثیر کار اباعبدالله علیه السلام را اندکی بعد از واقعه‌ی عاشورا می‌بینید. سه سال بعد از حادثه‌ی عاشورا. کسانی که چشمشان، چشم‌های کوتاه‌بین و نزدیک‌بینی است، ممکن است در واقعه‌ی عاشورا بگویند ای داد بیداد همه چیز تمام شد، اما امام حسین علیه السلام نگاه بلند و عمیقش تا اعماق تاریخ آینده را می‌بیند. لذا خود حضرت بارها بیان کردند که پیروز ماییم، پیروزی مال ماست. و واقعیت هم همین است. همان مردم تحقیرشده، همان مردم زبون و ذلیلی که از جرثومه‌ی پلیدی مثل ابن زیاد چنان ترسیدند که آن‌گونه پشت مسلم بن عقیل را خالی کردند، همان مردمی که با آن جمعیت انبوه، به استقبال مسلم آمدند و جشن گرفتند و از هم پیشی می‌گرفتند که با مسلم بیعت کنند، چطور ترسیدند و پشت مسلم را خالی کردند و مسلم را مظلومانه به تیغ جلاد سپردند. همان مردمی که هزاران نامه‌ی دعوت برای اباعبدالله علیه السلام نوشتند و حضرت را به کوفه دعوت کردند، بعد که ابن زیاد آمد نه تنها همه‌ی دعوت‌ها را پس گرفتند، خودشان را هم به قدرت ابن زیاد فروختند و با اندک اجرتی به صحنه‌ی کربلا آمدند و با اباعبدالله علیه السلام جنگیدند و او را شهید کردند. بعضی از لشکریان عمر سعد که در صحنه‌ی کربلا کشته شدند، جنازه‌شان را که گشتند، در جیب آنها حواله‌ی یک من جو پیدا شد؛ یعنی برای آمدن به کربلا و کشتن امام حسین علیه السلام یک من جو گرفته بودند. چقدر آدم باید بی‌ارزش باشد؟ با حواله‌ی یک من جو آمدند امام حسین علیه السلام را کشتند. همین مردم تحقیرشده، همین مردم خودباخته، همین مردمی که این‌گونه به حقارت کشیده بودند، ببینید نهضت امام حسین علیه السلام با آنها چه کرد؟ سه سال بعد، پنج هزار نفر از همین مردم کوفه سر قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام آمدند و با هم هم‌پیمان شدند و نهضت توأین را شروع کردند و گفتند ما انتقام خون حسین را می‌گیریم و سعی می‌کنیم اشتباه بزرگی را که مرتکب شدیم، تا حدی که در توانمان هست، جبران کنیم. این عظمتی است که امام حسین علیه السلام به همین مردم تحقیرشده‌ی خودباخته در برابر قدرت پושالی ابن زیاد بخشید.

امام حسین علیه السلام یک روح کریم است. یک روح عظیم است. این دعا از اباعبدالله علیه السلام است. خود دعا نشان می‌دهد که آن روح، چقدر بزرگ است. **اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرٰى وَ لَا تُرٰى وَ اَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰى وَ اَنْ لِّكَ الْاٰخِرَةَ وَ الْاَوَّلٰى وَ اَنَا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ نَّذَلَّ وَ نَخْزٰى**^۱ خدایا تو همه را می‌بینی، اما دیده نمی‌شوی. تو در منظر اعلی و دیدگاه بلند و برتر قرار داری. آخرت و دنیا هر دو از آن تو و متعلق به توست خدایا ما پناه می‌بریم به تو از اینکه تن به خواری بدهیم و خزی و خفت پذیر باشیم. ببینید روح، روح بزرگی است. روح عظیمی است. می‌گوید من پناه می‌برم به تو که یک روز تن به خواری بدهم. نمی‌گوید خدایا من را عزیز کن. اباعبدالله علیه السلام عزیز هست. می‌گوید: پناه بر خدا که ما تن به خواری بدهیم، تن به خزی بدهیم، تن به خفت بدهیم.

امام حسین علیه السلام هم روح بزرگ و هم روح بزرگواری بود. روح بزرگ بود یعنی چه؟ یعنی با چیزهای کوچک خودش را نمی فروخت. هدفش چیزهای کوچک نبود. آدم‌هایی هستند که هدفشان چیزهای کوچک است. می‌گویند همه‌ی آرزویم این است که مثلاً یک آپارتمان صدمتری داشته باشم یا یک اتومبیل مثلاً پراید داشته باشم و سوارش بشوم. اوج آرمان و آرزوی این آدم همین است. این روح، روح کوچکی است. می‌گویند من همه‌ی آرزویم این است که مثلاً در این اداره‌ای که کار می‌کنم، رئیس دایره‌ی فلان قسمت بشوم. همه‌ی آرزوی زندگی‌اش همین است. اما روح‌های بزرگ چگونه‌اند؟ روح‌های بزرگ آرزوهای بزرگ دارند. یعنی اگر دنیا هم می‌خواهد، زیاد می‌خواهد، کم نمی‌خواهد. اگر ثروت می‌خواهد رقم خیلی افسانه‌ای و نجومی می‌خواهد. می‌خواهد اولین سرمایه‌دار همه‌ی عالم باشد. اگر مقام می‌خواهد، مقام عالی می‌خواهد. می‌گویند می‌خواهم اولین قدرت همه‌ی جهان باشم. این روح، روح بزرگ است. به کم قانع نمی‌شود. اما روح بزرگواری چه روحی است؟ روح بزرگواری روحی است که به دنیا قانع نیست. روح بزرگواری روحی است که فضیلت‌ها را می‌خواهد، عظمت‌ها را می‌خواهد، کرامت‌ها را می‌خواهد، تعالی‌ها را می‌خواهد، عدالت را می‌خواهد، معنویت را می‌خواهد. روح بزرگواری، روحی است که زیبایی‌های روح را می‌خواهد و در جاذبه‌های مادی و دنیوی، هر چه هم که بزرگ باشد، جذب نمی‌شود. امام حسین علیه السلام هم روح بزرگی بود هم روح بزرگواری. این جمله توسط امام حسین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: ان الله يحب معالي الأمور يبغض سفاسفها: خدای متعال امور بزرگ و متعالی را دوست می‌دارد و امور پست و حقیر و کوچک را دوست نمی‌دارد و مورد بغض خداست. یعنی روحی که با خواسته‌های کوچک حیوانی ارضاء می‌شود، محبوب خدا نیست. روحی محبوب خداست که خواسته‌های بزرگ و متعالی دارد و امام حسین علیه السلام مظهر این خصوصیت است.

همین کرامت و عزت نفس امام حسین علیه السلام است که در شرایطی که یار و یاور ندارد، همراهی ندارد، به ظاهر قدرت ظاهری را در اختیار حضرت نیست، اما در ایستادگی در برابر قدرت ستمگر دستگاه یزید بن معاویه اندکی تردید نمی‌کند. حضرت علیه السلام فرمود: *مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ*^۲ همچون منی با همچون یزیدی بیعت نمی‌کند. یعنی چنان عظمتی در خود می‌بیند. الگو هم دارد می‌دهد. نمی‌گویند من با یزید بیعت نمی‌کنم. می‌گویند مثلی. یعنی همه کسانی که حسینی‌اند، همه کسانی که رهرو راه اباعبدالله علیه السلام هستند، نباید با کسانی مثل یزید بن معاویه دست بیعت بدهند، تن به همکاری دهند و در برابر ستمگری‌ها و آلودگی‌ها و پلیدی‌هایش سکوت کنند. جای دیگری فرمود: *وَاللَّهِ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا*^۳ به خدا سوگند - قسم جلاله یاد کرد - سوگند به خدا که من در برابر دستگاه ستمگر یزید تن به خواری و پستی نخواهم داد. یا آن بیت زیبای اباعبدالله علیه السلام که فرمود:

الموتِ اُولی من رُكوبِ العارِ

و العارِ اُولی من دُخولِ النَّارِ

فرمود: مرگ اولى و سزاوارتر است از تن دادن به عار و ننگ و خواری و پستی؛ گرچه ننگ و خواری از ورود به دوزخ اولى است. يعنى اى لشگريان عمرسعد، اگر فکر مى‌کنيد که طرف ما بياييد و تسليم ما بشويد نوعى خواری است، ولى اين خروج از دوزخ و ورود به بهشت است. العارِ اُولی من دُخولِ النَّارِ: اين خواری که منجر به خروج شما از دوزخ و ورود شما به بهشت است، سزاوارتر از اين است که شما تن به اين عار بدهيد و وارد دوزخ شويد. اما برای من اباعبدالله، الموتِ اُولی من رُكوبِ العارِ؛ مرگ اولى است و سزاوارتر از اين است که تن به خواری و پستی بيعت با يزید بن معاويه و تسليم در برابر ظلم، زور، فساد، ستم و بی‌دینی دستگاه يزیدی بدهم.

در جای دیگر حضرت فرمود: أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَالْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ وَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا^۲ نمی‌بينيد که در اين جامعه و حکومت به حق عمل نمی‌شود؟ نمی‌بينيد که از هيچ باطلی پرهيز نمی‌کنند و پروا ندارند؟ اين دستگاه حکومت فاسد يزیدی چگونه به زشتی‌ها و آلودگی‌ها مبتلاست؟ بعد فرمود: در چنین شرایطی مؤمن بايد به سمت جانبازی در راه خدا و مبارزه با اين فساد و حق‌کشیها و ناحق حاکم کردن‌ها رغبت و گرایش داشته باشد. من اباعبدالله، مرگ عزتمندانه در راه حق را جز سعادت، و زندگی با خواری و پستی در کنار ظالمان و ستمگران را جز تباهی و نابودی و افول و انحطاط نمی‌بينم.

يا آن موقعی که حرُّ بن يزید رياحی راه را بر اباعبدالله بست، حضرت با چه قدرتی جلويش ايستادند! فرمودند: ليس شأنی شأن من يخاف الموت؛ من آدمی نیستم که از مرگ بترسم. ما اهون الموت على سبيل النبل العز و احياء الحق؛ در مسیر رسیدن به عزت و احياء حق، کشته شدن و مردن چقدر چیز کوچکی است. اقبال‌الموت تخوفنی؛ اى حر، با مرگ و کشته شدن می‌خواهی من را بترسانی؟ هیهات، طاش سهمک و خاب ظنک؛ هیهات، تیر تو به خطا رفت و گمان تو اشتباه بود و به نتیجه نرسيد و به زیان منتهی شد. لست اخاف الموت؛ من از مرگ نمی‌ترسم. و هل يعدو بكم الخطب ان تقتلونني؛ آیا کاری بیش از کشتن من حسين، از شما بر می‌آيد که نسبت به من انجام بدهيد؟ و ساقول ما قال اخ الاوس لابن عمه و هو يريد نصره رسول الله؛ من همان چیزی را می‌گويم که اخ الاوس، آن برادر اوس، به پسر عموی خودش گفت، هنگامی که می‌خواست برود رسول خدا را یاری بکند و پسر عمش او را نکوهش می‌کرد و منع می‌نمود. او به پسر عمش گفت و من هم الآن می‌گويم: سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْقَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهِدَ مُسْلِمًا؛ من به دنبال یاری پیامبر خدا روانه خواهم شد و بر شخص جوانمرد کشته شدن عار نیست، هنگامی که حقی را نیت کرده و با اسلام و با دین درست در راه خدا مجاهده می‌کند. وَ آسَى الرَّجَالَ

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبُوراً وَوَدَّعَ مُجْرِمًا؛^۱ و هنگامی که آن جوانمرد با جان خودش، به حمایت از مردان صالح قیام کرده و از افراد ملعون، مفارقت جسته و با مجرمین به مخالفت برخاسته است، اگر در این راه کشته شود، این برایش عار نیست. اقدام نفسی لا ارید بقائها لتلقى خمیسا فی الهیاج عرمرما؛ من جان خودم را تقدیم می‌کنم و خواستار باقی ماندن و زنده ماندن نیستم، برای اینکه به دیدار لشگری در میدان جنگ بروم که لشگر بسیار قدرتمندی هم هست اما به میدان آن لشگر می‌روم. فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلْمُ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْعَمَا؛ اگر بعد از این مبارزه‌ای که با ستم کردم زنده ماندم، دیگر جایی برای ندامت و پشیمانی برای من نیست، اگر هم در این مبارزه کشته شدم و از دنیا رفتم، به خاطر آن کشته شدن دردی احساس نمی‌کنم. این خواری برای تو بس که زنده بمانی و با خواری به ادامه زندگی پردازی. این شعر را برای حر خواندند. بعد فرمودند: ان نفسی لا کبر من ذلک؛ و همّتی لا علی من ان احمل الضیم خوفا من الموت؛^۲ نفس من، روح من بزرگ‌تر از آن است و همّت من بلندتر از آن است که از ترس مرگ تن به تحمل ستم بدهم و در برابر ستم سکوت کنم. من کسی نیستم که این‌گونه رفتار بکنم. این جلوه‌ی عظمت و عزّت نفس اباعبدالله علیه‌السلام است.

این استغنا، عزّت و مناعت طبع اباعبدالله علیه‌السلام است که شب عاشورا، در آن موقعیت عجیب، به اصحابش می‌گوید: شما بروید، اینها با من کار دارند. اگر به من دست پیدا کنند، با کس دیگری کاری ندارند. بروید. حتی برای اینکه توجیهی برای آنها درست کند، گفت هر کدامتان دست یکی از اهل بیت من، دست یکی از زن و بچه‌های من را بگیرید و بروید، که اگر دیگران هم خواستند شما را نکوهش کنند و بگویند حسین را تنها گذاشتید، بگویند ما زن و بچه‌ی امام حسین را از صحنه نجات دادیم. ببینید چقدر روح اباعبدالله علیه‌السلام بزرگ است. چقدر مناعت طبع دارد. یعنی می‌خواهد بگوید من، روحم آن قدر بزرگ است که حتی به شما هم تکیه نمی‌کنم. این مناعت طبع، این بزرگی روح، این عظمت روح اباعبدالله علیه‌السلام است.

شب عاشورا در همان طلیعه‌ی صحبت‌هایی که حضرت کردند بیان داشتند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ؛^۳ خدایا من تو را سپاس می‌گزارم که به ما از رهگذر نبوت که در خاندان ما قرار دادی، علم قرآن را عطا کردی و فهم عمیق در دین را نصیبمان نمودی و ما را کرامت بخشیدی. حسین علیه‌السلام در شب عاشورا هم اوج کرامت را در روح و جان خودش می‌بیند و اظهار می‌کند. صبح عاشورا، بعد از اینکه نماز صبح را با اصحابشان به جماعت خواندند، به ایشان خطاب کردند: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ؛ مقاوم باشید ای زادگان کرامت، ای فرزندان کرامت و عظمت، مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی‌ها و از دشواری‌ها به بهشت‌های واسعه‌ی الهی و نعمت‌های جاویدان الهی عبور می‌دهد. فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ؛ و

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۸.

۲-

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

کدام یک از شماست که کراحت داشته باشد از یک زندان بیرون برود و به یک قصر مجلل و پرشکوه منتقل شود؟ و مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ؛ و برای دشمنان شما، مردن نیست مگر مثل کسی که از یک قصر مجلل و پرشکوه، به یک زندان و شکنجه‌گاه منتقل می‌شود. بعد حضرت فرمود: إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛ پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای من روایت کرد، که پیامبر فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛^۱ و مرگ نیست مگر پلی که این مؤمنان را به سوی بهشت‌هایشان و آن کافران را به سوی دوزخ‌هایشان رهسپار و منتقل می‌کند. این عظمت روح اباعبدالله است.

در روز عاشورا، وقتی که جنگ تن به تن به نفع اباعبدالله علیه‌السلام داشت پیش می‌رفت و هر یک از یاران اباعبدالله علیه‌السلام که به میدان می‌رفت، تعداد زیادی از سربازان عمرسعد را به خاک و خون می‌غلطانند، عمرسعد دید که اگر این‌گونه ادامه پیدا کند، دیگر اثری از لشگریانش باقی نمی‌ماند، لذا دستور داد که جنگ تن به تن نکنید، لشگر اباعبدالله را تیرباران کنید. وقتی که تیرباران لشگر اباعبدالله علیه‌السلام توسط سپاه عمرسعد، شروع شد حضرت فرمود: قوموا ایها الکرام الی الموت الذی لا بد منه؛^۲ ای کریمان! ای بزرگ‌روحان! ای یاران بزرگوار من! قیام کنید، برخیزید، به پا خیزید به سوی مرگی که گریزی از آن نیست. کیست که زنده می‌ماند؟ از این مرگ ناگزیر و بدون گریز استقبال کنید. با کرامت به میدان کشته شدن بروید.

در جای دیگر اباعبدالله علیه‌السلام این بیت را فرمودند: و ان تکن الابدان للموت انشأت ققتل امرء بالسیف فی الله افضل؛^۳ اگر این بدن‌ها خلق شده برای اینکه روزی بمیرد، پس انسان اگر با شمشیر در میدان کارزار، در راه ارزش‌های متعالی بمیرد، از هر نوع مردن دیگری افضل و برتر است.

از روز عاشورا ان‌شاءالله درس کرامت را بیاموزیم و در زندگی مان کریم و عظیم باشیم. به خاطر عدم دستیابی به یک خواسته‌ی کوچک، عدم کامیابی در یک صحنه‌ی کوچک، خودمان را نبازیم. گاهی اوقات بعضی از عزیزان پیش من درددل می‌کنند یا نامه‌هایی می‌نویسند، احساس می‌کنم که در برابر مشکلی که نمی‌گویم مشکل نیست، اما روح تو خیلی بزرگ‌تر از این است که در برابر چنین مشکلی خودت را ببازی و در زندگی اظهار یأس و ناامیدی بکنی و برای من بنویسی که تا حالا چند بار تصمیم گرفته‌ام خودکشی کنم. این کرامت و عظمت روح را از مکتب اباعبدالله علیه‌السلام بیاموزیم که سختی‌های زندگی نتواند ما را این‌گونه در هم بشکند و از پا در بیاورد و ما را ذلیل و خوار کند.

حضرت در روز عاشورا فرمود: لا و الله لا أعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر منهم فرار العبید؛^۱ به خدا سوگند نه، من دست بیعت دلت پذیرانه به یزید و یزیدیان نخواهم داد و در برابر آنها همچون بردگان، پا به فرار نمی‌گذارم. می‌ایستم و مردانه با

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۲-

۳- محمدی اشتهاردی، غم‌نامه‌ی کربلا، ص ۹۷.

آنها مبارزه می‌کنم، حتی اگر هم کشته شوم. یا باز این جمله‌ی دیگر اباعبدالله علیه‌السلام که فرمود: **إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ**؛ این پست‌زاده‌ی پست - یعنی یزید پسر معاویه - من را بین دو چیز مخیر کرده، یا شمشیر یا خواری. یا تن به تیغ‌ها بدهم، یا تن به بیعت دلت پذیرانه در برابر او بدهم. و تن دادن به خواری و دلت از ما دور است. **أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودٌ طَهَّرَتْ وَحُجُورٌ طَابَتْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ**؛^۲ خدای متعال، رسول خدا و مؤمنان و آن دامن‌های پاکی که ما در آنها پرورش یافته‌ایم و آن اندیشه‌های بلندی که زیر بار ستم‌ها نمی‌روند، آن روح‌های تسلیم‌ناپذیر، ابا دارند، تن دادن به خواری را نمی‌پذیرند. اینها دور است از اینکه طاعت لثیمان و فرمانبرداری از پستان ترجیح داده شود بر کشته شدن همراه با کرامت در قتلگاه مبارزه و ستیز با ستم‌ها. روح ما، بزرگ‌تر از این است که تن به خواری و ستم بدهیم.

در همان لحظه‌های آخر عمر ظاهری اباعبدالله علیه‌السلام، - والّا اباعبدالله عمرش عمر جاودان است - هنگامی که لشگریان عمر سعد به خیمه‌های اباعبدالله علیه‌السلام حمله کرده بودند، به آنها خطاب کرد: **يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ**؛^۳ ای پیروان خاندان ابی‌سفیان، اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، اقلّاً در زندگی‌تان مرد باشید و اگر عربید به نژاد خودتان برگردید، این‌گونه که خود را از نژاد عرب می‌پندارید. عرب، لا اقل در خلق و خوی نژادی‌اش نوعی مردانگی و جوانمردی بود. شما همین را هم ندارید. فرمود اگر دین ندارید لا اقل به آنچه که اقتضای نژاد عربی است عمل کنید.

این عظمت روحی که در اباعبدالله علیه‌السلام می‌بینیم، در اهل بیت آن حضرت هم هست. در اصحاب حضرت هم هست و شما دیدید در شرایطی که اهل بیت بعد از آن همه سختی‌ها و داغ‌های سنگینی که در صحنه‌ی کربلا دیدند، با آن حالت رقت‌انگیز به اسارت کشیده شدند، طنابی که یک سرش به بازوی زینب کبری سلام‌الله‌علیها، یک سرش هم به گردن امام سجاد علیه‌السلام وصل بود و بقیه‌ی اهل بیت هم در بین این فاصله به این طناب بسته شده بودند. وقتی در کوفه اهل بیت را با این حال، به دربار ابن‌زیاد بردند، ابن‌زیاد که وارد مجلس شد، زینب کبری سلام‌الله‌علیها اصلاً به او اعتنا نکرد. تصور کنید یک عده اسیر شکست‌خورده‌ی به این صورت، آن فرمانروای قدرتمند پیروز وارد مجلس شد و این بانوی اسیر کوچک‌ترین اعتنایی به او نکرد. نه جلوی پایش بلند شد. نه سلامی کرد. نه احترامی گذاشت. ابن‌زیاد گفت: **من هذه المتكبرة؟** این زن متکبر کیست؟ یعنی خودش را زد به اینکه من او را نمی‌شناسم. والّا او را می‌شناخت. یکی از مأموران حکومت ابن‌زیاد گفت: **هذه زینب بنت علی بن ابیطالب؛** این زینب سلام‌الله‌علیها، دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. ببینید روح حضرت چقدر بزرگ است که با

بی‌اعتنایی‌اش ابن‌زیاد را تحقیر می‌کند. ابن‌زیاد خواست تلافی کند، پس برای تحقیر حضرت، به خاطر اینکه عظمت حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را بشکند و حضرت را در آن شرایط خرد کند، گفت: الحمد لله الذی فضحکم و اکذب أحدوثکم؛ خدا را سپاس که شما را مفتضح کرد و دروغ شما را برملا کرد و ادعای دروغین شما را آشکار کرد. حضرت زینب سلام‌الله‌علیها با آن حال رنجور، با آن حال عجیب، در پاسخ ابن‌زیاد فرمودند: الحمد لله الذی اکرنا بالشهادة؛ حمد آن خدایی را که با شهادت در راه خودش به ما کرامت و عظمت بخشید. ما خوار نشدیم. بعد فرمودند: انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا؛ این فاسق است که مفتضح شد. این فاجر و گناه‌پیشه است که دروغ گفت و دروغش برملا شد. و هو غیرنا؛^۱ و او ما نیستیم، تویی ای ابن‌زیاد! این روح بزرگ و این عظمت و سلحشوری زینب کبری سلام‌الله‌علیها است.

می‌دانید دو شبانه‌روز بعد از واقعه‌ی عاشورا اهل بیت را به کوفه آوردند. اما سفر شام بیست و دو روز طول کشید. گرسنگی، تشنگی، رنج سفر، داغ سنگین، اهانت‌هایی که در طول مسیر به اهل بیت شد، تصوّر کنید پس از بیست و دو روز اهل بیت وارد شام شدند. عظمت روح زینب سلام‌الله‌علیها را ببینید. در آستانه‌ی ورود به شام در دروازه‌ی ساعات، چه عظمتی آفرید و چگونه دستگاه یزید بن معاویه را تحقیر کرد. در شرایطی که شامیان جشن گرفته بودند، چراغان کرده بودند، هلهله می‌کردند، شادی می‌کردند، چگونه همه را تحقیر کرد. با یک نهیبی که زد همه‌ی آن هلهله‌ها آرام گرفت. سکوت مطلق حاکم شد و چنان عزتمندانه همچون یک فرمانده‌ی پیروز که از میدان یک کارزار عظیم با موقّیّت و پیروزی چشمگیر برگشته است، چه خطبه‌ی قرآیی را در دروازه‌ی ساعات خواند. یا بعد که وارد مجلس یزید شد چگونه با عظمت و با ابهت عمل کرد و چگونه یزید را تحقیر کرد و او را در آن مجلس خوار کرد. خطبه‌ی زینب کبری سلام‌الله‌علیها در مجلس یزید بن معاویه، خدا می‌داند چه دریایی از عظمت و کرامت حضرت را نشان می‌دهد. عزیزان خطبه‌ی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها، را بارها و بارها مطالعه کنید. همان‌طور که مقیدید، زیارت عاشورا را می‌خوانید، از اول محرم شروع می‌کنید یا از مثلاً عاشورا شروع می‌کنید تا اربعین، چهل روز زیارت عاشورا می‌خوانید، واقعاً یک چله هم آدم بنشینند این خطبه‌ی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را بخواند و فکر کند. هر روز یکبار بخواند و فکر کند، حضرت دارد چه می‌گوید، شرایط را در نظر بگیرد و حقایقی را که حضرت در این خطبه بیان کردند. در همان خطبه چه افتخاری می‌کند به اینکه شهادت از آن خاندان ماست. یا در همان مجلس، امام سجّاد علیه‌السلام چه کردند؟ می‌دانید، در حضور اهل بیت که به صورت اسیر وارد مجلس یزید شدند، امام جمعه‌ی شام به منبر رفت و در تجلیل از یزید و پیروزی‌های یزید سخنانی قرآیی کرد. صحبت‌هایش که تمام شد، امام سجّاد علیه‌السلام که با زنجیر بسته شده و در حال اسارت است، برگشتند به این خطیب، به این امام جمعه‌ای که از منبر پایین آمده خطاب کرد و فرمودند: ایها الخطیب، اِشْتَرَيْتَ مَرَضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ؟^۲ ای سخنور، ای سخنگو، ای خطیب، ای امام جمعه‌ی شام، رضایت مخلوق

را به قیمت خشم خدای متعال بر خودت خریدی. بعد به یزید رو کردند و گفتند: یزید، اجازه می‌دهی من از این تخته چوب‌ها بالا بروم؟ نگفتند از منبر، چون منبر نیست. تریبونی که دستگاه یزید با آن ترویج می‌شود، این که منبر نیست. فرمودند اجازه می‌دهی من از این تخته چوب‌ها بالا بروم؟ و وقتی که ناگزیر از اجازه دادن شد، دیدید امام زین العابدین علیه‌السلام چه عظمتی آفرید و چگونه تحقیر کرد، چگونه محاکمه کرد. عین یک مجرمی که در دادگاه حاضرش کرده‌اند و قاضی در مسند قضاوت نشسته و دارد به خاطر جرم‌هایی که مرتکب شده او را تخطئه می‌کند و او را محاکمه و محکوم می‌کند، امام سجّاد علیه‌السلام روی منبر نشستند و به دستگاه فاسد یزیدی را محاکمه کردند. کار به جایی کشید که یزید دید همین الآن است که اعضاء حکومتی خودش هم علیه او بشورند. دید خیلی آبرویش رفت. بلافاصله به مؤذن دستور داد و گفت مؤذن اذان بگو. خواست با صدای اذان، صدای امام سجّاد را تحت الشعاع قرار بدهد و امام سجّاد علیه‌السلام را مجبور کند که ساکت شود. مؤذن شروع کرد به اذان گفتن. الله اکبر، الله اکبر، امام سجّاد هم حکایت می‌کردند.

وقتی مؤذن اذان می‌گوید خیلی ثواب دارد، مستحبّ مؤکّد است که جملات اذان را شخص تکرار کند. این را ان‌شاءالله مقید باشیم. این دستوری است که حاج آقا دولابی رحمه‌الله‌علیه هم خیلی تأکید می‌کردند. یکبار خاطر من هست، در یکی از جلسات ایشان نشسته بودیم، من کنار ایشان نشسته بودم، خیلی کم پیش می‌آمد من بروم کنار ایشان بنشینم، معمولاً انتهای جلسه می‌نشستم، دوستانی که تازه می‌آمدند، خیلی دوست داشتند از نظر فیزیکی نزدیک باشند، ولی استثنائاً آن روز ظاهراً یک صحبتی بود که من خدمت حاج آقا باید عرض می‌کردم، این بود که رفتم کنار دست ایشان نشستم و در محضر ایشان بودم. موقع اذان شد. مؤذن شروع کرد به اذان گفتن. خدا لطف کرده، از خیلی قدیم، از اوایل جوانی، این ملکه‌ی من شده است، یعنی هر وقت اذان می‌گویند خدا عنایت کرده این حالت را دارم مثل اینکه بی‌توجه هم تکرار کردن شروع می‌شود. یعنی مؤذن که می‌گوید الله اکبر؛ من درون خودم می‌گویم الله اکبر؛ آهسته با خودم. ان‌شاءالله این را عادت کنیم. خیلی فضیلت دارد. این حکایت اذان، اینکه تکرار کنیم، شاید ثوابش از ثواب اذان گفتن بالاتر باشد. مؤذن می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله؛ آدم هم آهسته بگوید: اشهد ان لا اله الا الله؛ تکرار بکنیم. این را مقید باشید. چون من می‌بینم گاهی اوقات مثلاً در نمازخانه‌ی دانشکده‌ها یا مساجد که هستیم مؤذن که دارد اذان می‌گوید مثل اینکه فعلاً او برای خودش باید اذان بگوید، ما هم باید حرف‌های خودمان را بزنیم، کارهای خودمان را بکنیم. بعد که مثلاً گفتند قد قامت الصّلاه؛ آن موقع دیگر باید مشغول نماز شویم. در حالی که، وقتی مؤذن اذان می‌گوید باید آدم گوش بدهد و اگر حکایت هم بکند که خیلی عالی است. این را عرض می‌کردم که من برای خودم طبق همان رویه‌ای که داشتم مشغول حکایت اذان بودم. آهسته، کسی هم نمی‌شنید و متوجه نبود. بعد که اذان تمام شد، حاج آقا فرمودند همه‌ی آن رزقی که الآن بود را ما دو تایی با هم خوردیم. هیچ‌کس دیگر چیزی نصیبش نشد. یعنی دیگران نسبت به حکایت اذان بی‌توجه بودند. یادم است شاید یک سال بعد، در همان جلسه یکبار در مورد حکایت اذان تأکید کردند و فرمودند اگر وضو هم نداری، حتی مثلاً صبح است و در رختخواب خوابیده‌ای و می‌خواهی تنبلی بکنی یا

زیاد خوابت می‌آید و نمی‌خواهی بلند شوی و نماز اول وقت هم بخوانی، همان‌طور که دراز کشیده‌ای، اگر صدای مؤذن را شنیدی، چه از رادیو، چه از مسجد، از هر جایی صدای اذان آمد در همان حالت تکرار کن. آثار عجیبی دارد. ان‌شاءالله این را مقید باشیم.

به هر صورت، این سنت سنّیه را امام معصوم طبیعی است که عمل کردند. مؤذن شروع کرد، گفت الله اکبر؛ امام سجّاد علیه‌السلام هم فرمودند الله اکبر؛ مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله؛ حضرت هم تکرار کردند. تا رسید به شهادت به پیامبری پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. امام سجّاد علیه‌السلام رو کردند به یزید، فرمودند: یزید، این کسی که در مأذنه به پیامبری او شهادت داده می‌شود جدّ تو یزید بن معاویه است یا جدّ من امام سجّاد است؟ یعنی حضرت باز هم رها نکرد. همان‌جا باز مجدداً شروع کردند به محاکمه کردن یزید و جنایاتی که یزید نسبت به فرزندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرتکب شده بود.

داستان عاشورا، داستان کربلا، داستان حیات است. و ان‌شاءالله خدا عنایت بکند این درس بزرگ، درس کرامت روح، درس عظمت روح، درس عزّت نفس، درس مناعت طبع را هم در زندگی از اباعبدالله علیه‌السلام بیاموزیم، یعنی به گونه‌ای رفتار کنیم، که رفتار ما نشان بدهد، روحیات ما نشان بدهد، حالات ما نشان بدهد که حسینی هستیم، فقط زبان ما نام حضرت را جاری نکند یا در مواقع ذکر مصیبت آنها مثلاً قطره‌ای اشک ما فقط نباشد. اینها هم خیلی بزرگ است، اما مهم‌تر به رنگ آنها در آمدن است. عطر و بوی وجود عزیز آنها را اندکی در وجود خویشان داشتن است. ان‌شاءالله خدای متعال توفیق کرامت و عظمت روح و عزّت نفس و مناعت طبع را به همه‌ی ما عنایت بفرماید.